

مختار نامه عطار نیشابوری
باب پنجم: در نیاز مندی به ملاقات همدی
محرم

فهرست مطالب

- ۳ شماره ۱: دل خون شد و کس محرم این راز نیافت
- ۴ شماره ۲: دل راهمه عمر محرمی دست نداد
- ۵ شماره ۳: سرایه عالم در می میث نبود
- ۶ شماره ۴: درد که درین سوز و کدازم کس نیست
- ۷ شماره ۵: کو مستمعی تا سخنش بر کویم
- ۸ شماره ۶: این سوز که خاست با که بتوانم گفت
- ۹ شماره ۷: چشم من دخیله به هرا بنجمنی
- ۱۰ شماره ۸: چندانکه به درد عشق پیویم من
- ۱۱ شماره ۹: آنکس که غم کهنه و نو میداند

- شماره ۱۰: کی باشد و کی که من مانم و او
۱۲
- شماره ۱۱: آنکس که نه غم خوار گیم خواهد کرد
۱۳
- شماره ۱۲: دریای بلا فدا نام، چتوان کرد
۱۴
- شماره ۱۳: در داکه ز دردناکی میسیرم
۱۵
- شماره ۱۴: پیوسته زبون روزگار آمد نام
۱۶
- شماره ۱۵: یک دم دل محنت کشم آسوده شد
۱۷
- شماره ۱۶: ای آن که بختی دل و جان داده نهایی
۱۸
- شماره ۱۷: هر دل که نه در زمانه روز افزون شد
۱۹
- شماره ۱۸: هرا بنجمنی، در انجمن ماند نامند
۲۰
- شماره ۱۹: قومی که زمین به یک زمان بگرفتند
۲۱

- شماره ۲۰: با قوت پیل، مور میاید بود ۲۲
- شماره ۲۱: با ایل، توان قصد معانی کردن ۲۳
- شماره ۲۲: من، توبه عامی، به کنایه نخرم ۲۴
- شماره ۲۳: هر کو سخی شنود، یکبار، از من ۲۵

شماره ۱: دل خون شد و کس محرم این راز نیافت

دل خون شد و کس محرم این راز نیافت	در روی زمین هم نفسی باز نیافت
پر دبه خاک رفت و در عالم خاک	هم صحبت و هم درد و هم آواز نیافت

شماره ۲: دل راهمه عمر محرمی دست نداد

دل راهمه عمر محرمی دست نداد دختۀ برفت و مرهمی دست نداد

من در همه عمر همدمی میجویم عمرم شد و همدمی دمی دست نداد

شماره ۳: سرمایۀ عالم درمی بیش نبود

سرمایۀ عالم درمی بیش نبود	سردقترستی عدمی بیش نبود
با همقسی کر نفسی دستم داد	زان نیرچه کویم که دمی بیش نبود

شماره ۴: دردا که دین سوز و کدازم کس نیست

دردا که دین سوز و کدازم کس نیست	همراه، دین راه درازم کس نیست
در قعر دلم جواهر راز بسی است	اما چه کنم محرم راز کس نیست

شماره ۵: کو مستمعى تا سختش بر کويم

واحوال دلِ مستخس بر کويم	کو مستمعى تا سختش بر کويم
تا واقعہِ خوشتش بر کويم	بيخوشتنى نديدام در همه عمر

شماره ۶: این سوز که خاست با که بتوانم گفت

این سوز که خاست با که بتوانم گفت	وین واقعه راست با که بتوانم گفت
این دم که مراست با که بتوانم زد	وین غم که مراست با که بتوانم گفت

شماره ۷: چشم من دخیسته به هرا بنجمنی

چشم من دخیسته به هرا بنجمنی	چون خویشنی زیدی خویشنی
چون همقسی نیافتم در همه عمر	در غصه بوختم درینا چو منی!

شماره ۸: چندانکه به درد عشق می‌پویم من

چندانکه به درد عشق می‌پویم من	دردم و درد عشق می‌جویم من
کو سوختهای که جان او می‌وزد	تا بگو که بدانکه چه می‌گویم من

شماره ۹: آنکس که غم کهنه و نو میداند

آنکس که غم کهنه و نو میداند	حال من سرشته نکو میداند
درد من و غم من و حیرانی من	کو، بچ کسی مدان چو او میداند

شماره ۱۰: کی باشد و کی که من مانم و او

کی باشد و کی که من مانم و او وین قصه که کس نخواند من خوانم و او
آن روز که جان من بر آید از تن او داند و من دانم و من دانم و او

شماره ۱۱: آنکس که نه غم خوار کیم خواهد کرد

دیوانه یکبار کیم خواهد کرد	آنکس که نه غم خوار کیم خواهد کرد
که چاره بیچار کیم خواهد کرد	کس نیست به بیچارگی من امروز

شماره ۱۲: دریای بلا فدا هم، چتوان کرد

دریای بلا فدا هم، چتوان کرد	سر رشته زد دست داد هم، چتوان کرد
زان روز که زاد هم ز مادر، یکس	در کشته به خون براد هم، چتوان کرد

شماره ۱۳: دردا که زردناکسی میمیرم

دردا که زردناکسی میمیرم	در شعله مه‌توسی میمیرم
هر روز هزار گنج میابم باز	اما به هزار مطلق میمیرم

شماره ۱۴: پیوسته زبون روزگار آمد نام

پیوسته زبون روزگار آمد نام سرکشته چرخ بقرار آمد نام
چون نام نام به بیج کاری هرگز بجان الله! پس به چه کار آمد نام

شماره ۱۵: یک دم دل محنت کشم آسوده نشد

یک دم دل محنت کشم آسوده نشد تا خون دلم ز دیده پالوده نشد
سودای جهان، که هر زمان بیشترست، ای بس که بیمودم و بیموده نشد

شماره ۱۶: ای آن که بختی دل و جان داده نهایی

ای آن که بختی دل و جان داده نهایی
در ره، چو قلم، به فرق استاد نهایی
چندان که ملائم کنی باکی نیست
تو معذوری که کار افتاده نهایی

شماره ۱۷: هر دل که نه در زمانه روز افزون شد

هر دل که نه در زمانه روز افزون شد نتوان گفتن که حال آن دل چون شد
بس عقل، که بی پرورش دایه فکر طفل آمد و طفل از جهان بیرون شد

شماره ۱۸: هرا بنجمنی، در انجمن ماند ماند

هرا بنجمنی، در انجمن ماند ماند	دایم تو و من در تو و من ماند ماند
ذرات زمین و آسمان در شب و روز	در جلوه کرمی خویشتن ماند ماند

شماره ۱۹: قومی که زمین به یک زمان بگرفتند

قومی که زمین به یک زمان بگرفتند دل سوختگان راک جان بگرفتند
مردان جهان به کوشهای زان رفتند کامروز محتشان جهان بگرفتند

شماره ۲۰: باقوت پیل، مور میاید بود

باقوت پیل، مور میاید بود	بانلک دو کون، عور میاید بود
وین طرفه نکر که حدّهر آدمی بی	میاید دید و کور میاید بود

شماره ۲۱: با اهل، توان قصد معانی کردن

با اهل، توان قصد معانی کردن	با نا اهلان، خود چه توانی کردن
آهنگ عذاب جاودانی کردن	با نا اهلست زندگانی کردن

شماره ۲۲: من، توبه‌عامی، به‌کناهی نخرم

من، توبه‌عامی، به‌کناهی نخرم	صدباغ چو خلدش، به‌کیاهی نخرم
این رد و قبول خلق و این رسم و رسوم	تاجان دارم، به‌برک‌کاهی نخرم

شماره ۲۳: هر کو سخنی شنود، یکبار، از من

هر کو سخنی شنود، یکبار، از من
بنشست به صد هزار تیار از من
کو مستمعی که بشنود یک ساعت
صد و دلم براری زار از من